

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بازگشت به بیان ماهیت جعلی بودن وضع

مسلك ششم «علامیت» است؛ به این معنا که واضع لفظ را مانند سایر علامات، علامت برای معنا قرار می‌دهد؛ در نتیجه رابطه لفظ و معنا نه واقعی و نه اعتباری است و نه تعهدی از ناحیه واضع وجود دارد.

کلام مرحوم امام خمینی (رحمه‌الله)

مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه در دوره اول و دوم اصول، برای وضع تفسیر مشهور - تعیین اللفظ للمعنا - را و در دوره اخیر، «علامیت» را اختیار نموده‌اند.^[1]

ایشان در دوره اخیر ابتدا قول به تعهد -مختار استاد بزرگ‌شان مرحوم حائری(رحمه‌الله)-، و قول به اختصاص -مختار مرحوم آخوند(رحمه‌الله)- و ارتباط واقعی -مختار مرحوم محقق عراقی(رحمه‌الله)- را رد کرده و می‌فرماید «کَلَّهَا خَارِجَةٌ عَنْ حَرِيمٍ وَضَعَ الْأَلْفَاظَ لِمَعَانِيهَا، وَ جُلَّ مَا ذُكِرَ أُمُورٌ لَاحِقَةٌ لِلْوَضْعِ». امور ادعا شده امور لاحقه وضع است اما جزء حقیقت وضع نیست چرا که واضع لفظ را علامت برای معنا قرار داده‌است بدون این‌که بعد از وضع و در خارج ربط و علاقه‌ای بین آن‌ها ایجاد شود.

بله پس از وضع، ربط اعتباری بین لفظ و معنا ایجاد می‌شود اما اعتبار، جزئی از حقیقت وضع نیست؛ چرا که ربط اعتباری، بعد از وضع محقق می‌شود.^[2]

نکته‌ای در کلمات مرحوم امام وجود (رحمه‌الله) دارد که ایشان چه طبق مسلک مشهور و چه طبق مسلک علامیت، تقسیم وضع به تعیینی و تعینی را قبول ندارند.^[3]

کلام برخی اساتید

برخی اساتید بزرگ ما (دام ظلّه) همین مبنا را اختیار نموده و توضیح بیشتری نسبت به بیان مرحوم امام (رحمه‌الله) که موجز بود ارائه نموده‌اند. ایشان دو مقدمه برای توضیح مطلب ذکر می‌نمایند:

مقدمه اول: افعال خارجی و صفات نفسانی مقرون به اموری است - تعبیر مرحوم امام امور لاحقه بود -؛ در صفات نفسانی

زمانی که حاکم و آمر قصد ارائه حکم دارد، باید موضوع و محمول را تصور نماید که حکم به عنوان محمول و متعلق حکم به عنوان موضوع است؛ مثلاً در «الصلاة واجبة» هم صلاة و هم حکم را باید تصور نماید.

یا مثلاً در اراده، نفس انسان ابتدا باید مراد را تصور و سپس تصدیق به فایده نماید.

در مانحن فیه نیز وضع از صفات نفسانی است که مقرون به اموری مانند تلازم، تنزیل، تعهد و سایر اموری است که در مسالک گذشته ذکر نمودیم؛ اما هیچ کدام از این امور جزء حقیقت وضع نیستند بلکه اینها از امور مقارنه با وضع هستند.

مقدمه دوم: برای به دست آوردن حقیقت هر شیء باید از امور مناسب با آن شیء کمک بگیریم؛ مثلاً راه به دست آوردن قواعد فلسفی در فلسفه با راه به دست آوردن مسائل فقهی در فقه متفاوت است؛ همانگونه که این دو با راههای به دست آوردن قواعد ادبی در ادبیات نیز متفاوت هستند.

در نتیجه این که مرحوم محقق اصفهانی برای کشف حقیقت وضع از راه برهان فلسفی وارد شده و گفتند امور یا واقعی به نحو جوهر و عرض، یا اعتبارات ذهنیه و یا مفاهیم انتزاعیه و یا مقوله اضافه و یا اعتبار خاص است، صحیح نیست چون این راه مسیر مناسب برای کشف حقیقت وضع نیست؛ همچنان که در ادبیات هم از قواعد فلسفی استفاده نمی شود. امور مناسب برای کشف حقیقت وضع در ما نحن فیه سه مطلب است:

الف- نصوص: در روایتی از امام رضا (علیه السلام) در مورد معنای «بسم الله» سوال شده است. حضرت (علیه السلام) فرمودند کسی که بسم الله می گوید به این معنا است که نفسم را به سمه ای از سمات الله نام گذاری می نمایم. سائل می پرسد «سمه» چیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند «سمه» علامت است.^[4]

شاهد در سوال سائل است که می پرسد «سمه» حقیقت آن چیست؟ سائل در صدد سوال از مفهوم «سمه» نیست چرا که اولاً معنای آن واضح و بدیهی است و ثانیاً سائل عرب زبان بوده و مفهوم آن را می دانسته است. حضرت (علیه السلام) نیز در جواب می فرماید این شخص با بسم الله گفتن علامت و نامی را برای خود قرار می دهد.

یکی از علائم خداوند متعال عبودیت است و زمانی که شخص بسم الله می گوید مرادش این است که می خواهم نشانه ای از خدا را در خود قرار بدهم که آن نشانه، عبادت و بندگی است و قصد دارم افعال را به نام مولای خود آغاز نمایم. در گذشته نیز حیوانات و حتی برده ها را نیز نشانه گذاری می نمودند و با آن نشانه معلوم می شد که مولای این برده یا حیوان چه کسی است.

ایشان می فرماید از این روایت به خوبی استفاده می شود که حقیقت نام گذاری علامیت است به این معنا که وقتی نامی را برای شخصی قرار می دهند، یعنی این لفظ را علامت برای او قرار می دهند.

در مناقشه ممکن است گفته شود استدلال به این روایت اخص از مدعا است چرا که در روایت فقط از اسم بحث شده است و مسئله فعل و حرف مطرح نیست. در جواب می گوئیم این اسم اعم است، یعنی گاهی اوقات اسم در مقابل فعل و حرف می آید و گاهی هم اسم به معنای لفظ است که لفظ علامت برای ملفوظ و مسمی است.

ب- لغت: در کتب لغوی در معنای اسم می گویند «الاسم علامة للمسمی».[5] در نتیجه الفاظ علامات برای معانی هستند.

ج- ارتکاز: با رجوع به ارتکاز می بینیم عرف نیز حکم به علامیت می نماید؛ مثل این که شخص لال برای ابراز معانی مانند آب،

لباس و... علامت مشخصی را مقرر می‌نماید که این علامت جایگزین آن لفظ می‌شود.

بررسی مسلک علامیت

چند اشکال نسبت به مسلک علامیت به ذهن می‌رسد:

اشکال اول: استاد ما (دام‌ظله) فرمود وضع مانند اراده از امور نفسانی است؛ اما اشکال این است که وضع از امور نفسانی نیست بلکه امری خارجی است یعنی مادامی که واضع نگوید «وضعت هذا اللفظ لهذا المعنى»، وضع محقق نمی‌شود.

بله خارج، قید برای وضع نیست یعنی این امکان وجود دارد بعد از وضع، هیچ شخصی این لفظ را استعمال نکند و یا حتی شخصی این لفظ را در ذهن تصور نماید؛ اما اصل برقراری ارتباط بین لفظ و معنا از افعال خارجی واضع است نه از اوصاف نفسانی که مانند اراده امور مقارنه داشته باشد.

در اراده با این‌که شخص مراد را تصور و تصدیق به فایده می‌نماید، اما حقیقت اراده شوق مؤکد است. یا در حکم با این‌که موضوع و محمول را تصور می‌شود اما حقیقت حکم امر دیگری است.

اشکال دوم: در روایت سوال از «بسم الله» است و در این اسم خصوصیت عبودیت وجود دارد و ما نفس خود را مسمی و متصف به آن می‌نمائیم؛ پس با توجه به این خصوصیت، علامیت محقق است.

به عبارت دیگر امام (علیه‌السلام) در مقام بیان حقیقت نام‌گذاری در الفاظ به صورت مطلق نیستند بلکه به جهت وجود جنبه عبودیتی که در این اسم وجود دارد حضرت (علیه‌السلام) می‌فرماید این علامت است چرا که عبودیت نیاز به علامت دارد و این علامت، علامت لفظی آن است؛ همان‌گونه که رکوع، قیام و سجود علامت فعلی و اعتقاد علامت قلبی است.

این‌که شیعیان می‌گویند «یا علی» به معنای معبود بودن ایشان نیست بلکه این عنوان می‌فهماند که قائل آن شیعه است یعنی این علامت را بر خود قرار می‌دهد و ایشان را به عنوان وصی بلا فصل پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه وآله) و حجت از ناحیه خدا مورد خطاب قرار می‌دهد.^[6]

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] ایشان قبل از تبعید به پنج، سه دوره خارج اصول تدریس فرموده‌اند که برخی تقریرات مرکب از دوره اول و دوم و برخی مانند تنقیح الاصول مختص به دوره دوم و برخی مانند جواهر الاصول مختص به دوره است.

[2] «فتحصل: أنَّ القول: بأنَّ الوضع تعهّد الواضع و التزامه، كما يراه العلامة الحائري، وفاقاً للمحقّق الرشتي، أو القول: بأنّه نحو اختصاص اللفظ بالمعنى، كما يراه المحقق الخراساني قدس سره، أو الربط الواقعي بينهما، كما يراه المحقق العراقي قدس سره، كلّها خارجة عن حريم وضع الألفاظ لمعانيها، و جُلّ ما ذُكر أمور لاحقة للوضع؛ لأنّ الوضع – كما أشرنا – عبارة عن تعيين اللفظ للمعنى و جعله علامة لها؛ من دون أن يتحقّق في الخارج شيء من ربط و علاقة واقعيّة بينهما، بل حال اللفظ و المعنى بعد الوضع حالهما قبل الوضع، نعم يوجد بينهما ربط اعتباري.» جواهر الأصول، ج 1، ص: 84.

[3] «أنّه لا معنى لتقسيم الوضع إلى التعييني و التّعيني «1»، بل له قسم واحد و هو الذي جعله الواضع علامة؛ لدوران الوضع مدار الجعل، و هو مفقود في الوضع التّعيني.» جواهر الأصول، ج 1، ص: 85.

[4] « حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ

عَلِيَّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى 7 عَنْ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَيُّ أَسْمٍ عَلَى نَفْسِي سِمَةٌ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا السِّمَةُ فَقَالَ الْعَلَامَةُ. التوحيد (للصدوق)، ص: 229، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص: 260، معاني الأخبار، النص، ص: 3.

[5] □ «الاسم: علامة للشَّيْءِ يُعْرَفُ بِهِ...» المحيط في اللغة، ج 8، ص: 407.

[6] □ توجه داشته باشید از کنار این قبیل مفاهیم ساده نگذرید و حتماً آن را برای خود حل کنید و إلا همین مسائل اواخر عمر انسان را زمین می زند. شخصی در مورد یکی از بزرگانی که به رحمت خدا رفت و در اواخر راجع به حدیثی موضع گیری کرد می گفت ایشان در چندین سال قبل برای خرید به مغازه ای رفته بود و مغازه دار در هنگام برداشتن اجناس «یا علی» گفته بود. ایشان به او شدیداً پرخاش کرد بود که چرا «یا علی» می گوئی؟ خداوند متعال ان شاء الله ایشان را رحمت کرده درجانش را بالا ببرد؛ اما «یا علی» به این معنا است که ما شیعه هستیم اما هیچ شیعه ای نمی گوید ما علی را می پرستیم. شیعه واقعی آن حضرت را طریق اعلی برای شناخت و عبادت خداوند می داند. شیعه معتقد است اگر امیرالمومنین را شناسیم نمی توانیم خدا را عبادت کنیم. مطلبی که در ذهن آن آقا بود و برای خود حل نکرده بود که این مسئله با توحید منافات ندارد، در زمان دیگر و در آخر عمر سر از نتیجه بسیار بدی درآورد.